



نام کتاب: آب هرگز نمی میرد
نویسنده: حمید حسام
ناشر چاپ: انتشارات صریر
سال انتشار: ۱۳۹۵
فرمت کتاب: EPUB
تعداد صفحات: 362
زبان: فارسی
شابک: 978-600-331-019-3
موضوع کتاب: انقلاب و دفاع مقدس

معرفی کتاب آب هرگز نمی میرد

حمید حسام در کتاب آب هرگز نمی میرد به بیان تاریخ شفاهی دفاع مقدس می پردازد و این کار را در خلال روایت خاطرات یکی از فرماندهان لشکر ۳۲ انصارالحسین، میرزا محمد سلگی، انجام می دهد.

حمید حسام روایت خود را از بدو تولد میرزا محمد سلگی آغاز می کند تا مخاطب را بیشتر با شرایط زندگی او، خانواده و اندیشه هایش آشنا کند. حاج میرزا در کودکی برای کمک به پدرش تحصیل را رها می کند و به کشاورزی روی می آورد و پیشه ی پدر را دنبال می کند. او در نوجوانی برای زندگی بهتر همراه با برادر بزرگترش برای کار راهی تهران می شود و با دنیایی جدید آشنا می شود. در فصل های پیش از آغاز جنگ ما با خانواده ی این شخصیت آشنایی پیدا می کنیم و عکس هایی هم که در پایان هر فصل درباره ی شخصیت ها و مکان ها وجود دارد به جذابیت و اعتبار روایت می افزاید.

قبل از انقلاب ۵۷ میرزا محمد سلگی راهی سربازی می شود و پایان سربازی میرزای جوان همزمان با انقلاب و آغاز جنگ می شود اما او میدان جنگ را ترک نمی کند. کتاب آب هرگز نمی میرد تنها روایت زندگی یک فرد نیست بلکه مرور مشاهدات این فرد از جنگ ها، استراتژی های جنگی و سرنوشت سایر همزمان میرزا محمد سلگی است که در فصل های گوناگون کتاب با آن ها آشنا می شویم.

افتخارات و جوایز کتاب آب هرگز نمی میرد:

در بهمن ماه سال ۱۳۹۵ و در مراسم ششمین پاسداشت ادبیات جهاد و مقاومت متن تقریظ رهبر انقلاب از این کتاب منتشر شد. از طرف دیگر، کتاب آب هرگز نمی میرد در سال ۱۳۹۴ جایزه ی جشنواره ی جلال آل احمد را برای حمید حسام به ارمغان آورد؛ بنابراین، این کتاب هم ارزش ادبی و هم ارزش معنوی و انقلابی را یک جا دارد.

جملات برگزیده‌ی کتاب آب هرگز نمی‌میرد:

- در جوابشان می‌گفتم: «من جوانی‌ام را به پای جبهه گذاشته‌ام. اگر تمام خانواده‌ام یکی یکی در این راه قربانی شوند، دست از آرمان‌های امام برنمی‌دارم و اگر به غیر از پاهایم هر دو دستم قطع شود باز به جبهه می‌روم و مثل یک گونی سنگری مقابل تیر و ترکش‌های شماها می‌خوابم.»

- برای من جبهه به تمام معنا کربلا بود. اگر به نیروهایم از صبر و پایداری می‌گفتم، عمیقاً بر این باور بودم که باید در همه چیز به سیدالشهدا تاسی کنم لذا وقتی خبر مجروحیت پسر ۶ ماهه‌ام را بر اثر بمباران شنیدم، حتی به نزدیک‌ترین دوستانم یا برادرانم که در گردان با من بودند نگفتم و این حادثه را امتحان الهی دانستم و برای همسرم که طی شش ماه برادر و پدرش را از دست داده بود، از خداوند صبر زینبی خواستم.

در بخشی از کتاب آب هرگز نمی‌میرد می‌خوانیم:

چشمم باز شد، دور و برم چند پرستار دیدم. یکی از آن‌ها شورت پارچه‌ای آورد که با کمک او و بقیه بیوشم، ملحفه را کنار زدند، دیدم پا ندارم.

روبروی اتاق، فرمانده لشکر حاج علی شادمانی ایستاده بود و داشت گریه می‌کرد.

هرچه فکر کردم کجا بودم و چه اتفاقی افتاده چیزی به یاد نیاوردم. بیمارستان در بانه بود. اما امکاناتی برای درمان نداشت. چند مسکن و سرم تزریق کردند چشمانم کمی سو گرفت، هنوز دانه‌های اشک را روی صورت فرمانده لشکر می‌دیدم که دست توی موهایم می‌کشید و دلداریم می‌داد.

در بیمارستان همان پوست نیم‌بند پای چپ را با قیچی کردند و هر دو پا مثل هم از زیر زانو قطع شدند و استخوان‌ها از بالای زانوهای هر دو پا تا کشاله ران شکسته و پر از ترکش ریز.

ظرف یک ساعت اتفاقی که بستری بودم از هم‌زمان پر شد. آمده بودند که خون بدهند، علی چیت سازیان پیش‌قدم شد و اولین کیسه خون را او داد و چند نفری که گروه خونشان می‌خورد خون دادند.

چشم در چشم علی چیت سازیان داشتم، اگر می‌دانستم این آخرین بار است که او را می‌بینم، هرگز چشمانم را نمی‌بستم اما از اینکه خون شیرمردی مثل علی چیت سازیان در رگ‌هایم جاری می‌شد احساس خوبی داشتم. خیلی زود خبر مجروحیتم تا قرارگاه نجف رفت. فرمانده سابق لشکر ما حاج مهدی کیانی معاون قرارگاه نجف شده بود اما قبل از آمدن او از هوش رفتم.